



از کتاب

زندگانی و فیلم هایم

نوشته ژان رنوار*

خدای دروغینی که به بهترین وجه در حصار خود سنگر گرفته دشمن شماره یک به شمار است، «کلیشه» است. منظورم از کلیشه، تصویر، عقیده و یا اندیشه است که مزورانه جایگزین واقعیت شده است. کلیشه‌هایی هستند که از صد سال پیش تا کنون دوام آورده‌اند از آن جمله است:

پیر مرد مهربان، عشقی که بر همه موانع پیروز می‌شود، خدمتکار با وفا، شجاعت نظامی، قریحه طنز انگلیسیان، جامه‌های رنگارنگ مردم جنوب، برای رسیدن به هدف هر کاری مشروع است و می‌توان کرد. اما زندگی به ما می‌آموزد که بعضی پیر مردان بد ذات‌اند، عشق غالباً شکست می‌خورد، خدمتکاران همیشه با وفا نیستند، نظامیان یزدلی هم هستند، بعضی انگلیسی‌ها کمترین ذوق و طبع طنز ندارند، بیشتر مردم جنوب جامه‌های سیاه می‌پوشند، برای رسیدن به هدف، قتل نفس مشروع نیست. اضافه می‌کنم که زنان جوان عهده‌دار نقش اول در سینما که

* Jean Renoir, Ma vie et mes films, Paris, 1974.

زربین موی و خوشبوی اند، چندان شباهت و وجه اشتراکی با زنان جوان سرآمد و پیش‌افتاده در زندگی ندارند؛ و به حکم کلیشه یا برای اطاعت از آن، گیسوه‌های زربین و مجعد مصنوعی به سر آنان چسبانیده‌اند. ای کاش این کاربرد کلیشه هیچ‌کس را گول نمی‌زد. اما نه، مردمی که دروغ به خوردشان داده شده، به عادات خود چسبیده‌اند و در دنیای دروغینی که به خاطرشان ساخته شده، خوش‌اند!

*

... سینمای تجاری یعنی سینمایی که در آن تهیه‌کنندگان و پخش‌کنندگان، فیلم‌نامه‌ها را تغییر می‌دهند، هنرپیشگان را برمی‌گزینند، و خود را نمایندگان این باصطلاح ذوق و سلیقه مردم که در واقع ذوق و سلیقه خود آنهاست، می‌دانند. سلیقه واقعی مردم را کسی نمی‌شناسد و همیشه نیز چون معنائی باقی خواهد ماند. اگر آن را می‌شناختند، حرفه سینما سخت آسان می‌شد!

*

هنر حرفه‌ای چون دیگر حرفه‌ها نیست، بلکه نحوه انجام دادن حرفه است و نیز نحوه انجام دادن هر گونه فعالیت انسانی است. من این تعریف هنر را به شما پیشنهاد می‌کنم: هنر عبارت از «ورزیدن» و «انجام دادن» است. صناعت شعری، عبارت از شعر ساختن است، و هنر عشق، هنر عشق ورزیدن.

*

من «دوبلاژ» یعنی صداگذاری پس از فیلم - برداری را کاری زشت و ننگین می‌دانم. اگر در قرن دوازدهم، که دوره‌ای باتمدنی و بالاست، می‌زیستیم،

اهل طریقت دوبلاژ را به جرم زندگه در میدان عمومی می‌سوزاندند. دوبلاژ برابر با اعتقاد به دوگانگی روان است.

*

برای من فیلم‌نامه چیزی نیست جز ابزاری که در راه نیل به هدف، که نباید تغییر کند، عوض می‌شود. سازنده فیلم غالباً ناخودآگاهانه هدفی دارد؛ اما بی‌هدف، حاصل کار سطحی و مصنوعی می‌شود. کارگردان، آفریننده نیست، ماما است و حرفه‌اش زیان‌دین هنرپیشه است که فکر نمی‌کرد بچه‌ای در شکم دارد. ابزاری که قابله بکار می‌برد شناخت محیط است و تبعیت از حکم آن.

*

فیلم «تجاری»، باید چندین هنرپیشه مشهور صاحب نام داشته باشد. (در فیلم تجاری) هنرپیشگان نه بخاطر تناسب نقش با حال و موقع آنان، بلکه فقط به علت اهمیت نامشان روی اعلان انتخاب می‌شوند. بی‌هیچ تردید نقش پهلوان را به مرد کوتاه قد، لاغر و ضعیفی می‌دهند، اگر صاحب نام و شهرتی باشد. فیلم «تجاری» باید رنگی باشد

۱ - ص ۵۳ .

۲ - ص ۷۷ - ۷۸ .

۳ - ص ۹۰ .

۴ - ص ۹۷ .

۵ - ص ۱۱۵ .

و در سینماهای درجه يك به نمایش درآید، و خاصه چنانکه پیشتر گفته‌ام، باید هرگونه تدبیری به کار بست تا چیزی نو عرضه کرد. این قاعده در زمینه‌های دیگر نیز صادق است. مردمان کاهلانند. اگر طبع کاهل و آسان پسندشان را ارضا کنیم و بنوازیم، به رمز توفیق دست خواهیم یافت. . . .

شاه قاعده فیلم «تجاری» اینست که خاصه هرگز نباید مردم را از راهی جز طریق جسمانی غافلگیر کرد و به شگفت آورد. می‌توان با نشان دادن انبوهی جنایت و حادثه مردمان را به ترس و وحشت انداخت، اما از درگیر کردنشان با مسائل پرهیز باید کرد. روزی تهیه‌کننده‌ای به من می‌گفت: «فراموش نکنید که تماشاگران دوازده سال دارند»، و این عقیده صادقانه‌ترین آنهاست. اما خوشبختانه تهیه‌کنندگان استثنائی هم هستند، چون اگر نمی‌بودند دیگر فیلم خوبی وجود نمی‌داشت.^۶

*

قصه من قصه معمولی فرار و گریز است. تأکید می‌کنم که موضوع هرچه معمولی‌تر باشد، بیشتر به سازنده فیلم مجال آفرینش می‌دهد. منظورم از «معمولی»، آن نیست که تهیه‌کنندگان مرادمی کنند. غرض آنان از معمولی چیز است که تکان ندهد. برای من معمولی، طرح و نقشه ساده‌ایست که امکان خلاقیت فراهم می‌آورد.^۷

*

هنر، تجسم مادی رؤیائی درونی و غالباً ناخودآگاه است.^۸

ترجمه جلال ستاری

یادداشت‌هایی

در باره سینما تئوگراف

نوشته روبر برسون *